در تاريخ ۲۹ اسفند ۱۳۷۷
اوامر

جلسه 61

---

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## خلاصه مطالب گذشته

عرض كرديم كه مرحوم محقق نائيني(قدس سره الشريف) بعد از اين كه، قائل شده‌اند به امتناع قصد اخذ امر در متعلق فرموده‌اند كه: نسبت بين تقييد و اطلاق، عدم و ملكه هست و در نتيجه بر طبق قانون عدم و ملكه، اگر در موردي تقييد محال شد، اطلاق هم محال مي‌شود.

در نتيجه اين بحثي كه در گذشته كرديم براي اين بوده كه، به اين نتيجه برسيم كه، حال كه تقييد بقصد امر محال شد و مولا نمي‌تواند بگويد: «صل بقصد الامر»، لذا اطلاق هم محال مي‌شود و در نتيجه اصاله الاطلاقي براي اين كه توصليت فعل را بوسيله آن ا ثبات كنيم نداريم.

ديگران كه گفته‌اند: اخذ قصد امر در متعلق ممكن است، مي‌گويند: حال كه امكان دارد، اگر مولا ذكر نكرد، اصاله الاطلاق حكم مي‌كند به اين كه، اين واجب يک واجب توصلي هست.

عرض كرديم كه، در اينجا اولين مطلبي كه بايد بحث شود اين است كه، آيا تقابل بين تقييد و اطلاق، عدم و ملكه است كه، اطلاق يعني عدم التقييد در موردي كه قابليت تقييد وجود دارد و تقييد عبارت از ملكه باشد، اگر واقعا نسبت بين اطلاق وتقييد، عدم و ملكه باشد، وقتي كه در موردي ملكه محال شد، اطلاق كه عبارت از عدم ملكه است هم محال مي‌شود.

## اشكال مرحوم خوئي(ره) بر اين نظريه مرحوم نائيني(ره)

مرحوم آقاي خوئي(قدس سره الشريف)(محاضرات، جلد 2، صفحه 173) فرموده‌اند: به نظر ما بايد بين مقام ثبوت و مقام اثبات تفصيل داد، نسبت بين اطلاق و تقييد از نظر مقام اثبات، همين است كه مرحوم نائيني(ره) فرموده كه: نسبت عدم و ملكه است. اما در مقام ثبوت نسبت بين اطلاق و تقييد نسبت تضاد است.

در توضيح فرمايششان فرموده‌اند: در مقام اثبات اطلاق يک معنا دارد و در مقام ثبوت اطلاق معناي ديگري دارد؛ اطلاق در مقام اثبات، يعني عدم لحاظ خصوصيت زايد، اگر مولايي گفت: «اعتق رقبه» و شک كنيم كه، آيا رقبه مومنه را اراده كرد يا نه؟ وقتي گفتيم: مولا آن خصوصيت زايد را لحاظ نكرده، عدم لحاظ اين خصوصيت زايد همان معناي اطلاق است كه، از آن خصوصيت بفعل تعبير مي‌كنيم. مومنه هم يک خصوصت زايد بر رقبه است و تقييد در مقام اثبات يعني لحاظ خصوصيت زايده.

در نتيجه در مقام اثبات اگر مولا خصوصيت زايدي را بر آنچه كه در لسان دليل آمده لحاظ نكرده، مي‌شود اطلاق و اگر خصوصيت زايدي را بر آنچه كه هست لحاظ كرده، مي‌شود تقييد. بنابراين اطلاق در مقام اثبات، يک معناي عدمي دارد و تقييد در مقام اثبات يک معناي وجودي، اطلاق يعني عدم لحاظ خصوصيت زايده و تقييد يعني لحاظ، آن خصصويت زايده.

نسبت بين اين وجود و عدم مي‌شود نسبت عدم وملكه، چون سلب و ايجاد اگر به نحو مطلق باشد، مي‌شود تناقض، مانند انسان ولا انسان، اما اگر بنحو مطلق نباشد، ميگوييم: لحاظ عدم لحاظ تقييد در موردي كه قابليت تقييد وجود دارد، اين عنوان عدم وملكه را پيدا مي‌كند.

بنابراين فرموده‌اند: در مقام اثبات فرمايش مرحوم نائيني(ره) درست است كه، اگر ملكه محال شد، عدم آن هم كه در ما نحن فيه اطلاق است، محال مي‌شود، اما در مقام ثبوت، نسبت اطلاق وتقييد، نسبت تضاد است. در مقام ثبوت مولا وقتي كه صلاه را تصور مي‌كند، يا قصد قربت در غرض مولا دخالت دارد يا دخالت ندارد.

اگر قصد قربت در مقام ثبوت در غرض مولا دخالت داشته باشد، مولا هم اين قيد را لحاظ مي‌كند، در نتيجه تقييد در مقام ثبوت، يک امر وجودي مي‌شود. حال اگر قصد قربت در مقام ثبوت در غرض مولا دخالتي ندارد، مولا در مقام ثبوت عدم دخالت قصد قربت را لحاظ مي‌كند.

مگر ممكن است كه مولا در مقام ثبوت، اصلا توجهي به قصد قربت نداشته باشد، اين محال است و اين همان است كه مكرر گفته‌اند: اهمال در مقام واقع و در ثبوت ممتنع است. بالاخره مولا وقتي كه مي‌خواهد نماز را واجب كند، قبل از آن كه امر را متوجه نماز كند، يا واقعا قصد قربت در غرضش دخالت دارد، يا دخالت ندارد، نمي‌توانيم بگوييم: در مقام ثبوت نسبت به قصد قربت مسئله بصورت مهمل واقع شده است، چون اهمال در مقام ثبوت راه ندارد. اجمال و اهمال دو عنواني هستند كه، در مقام اثبات راه دارند اما در مقام ثبوت راه ندارند.

بنابراين حال كه در مقام ثبوت اهمال راه نداشت، مولا يا دخالت اين قصد قربت را لحاظ مي‌كند كه، ازش تعبير مي‌كنيم به تقييد و يا عدم دخالت را لحاظ مي‌كند كه، ازآن تعبير مي‌كنيم به اطلاق، پس اطلاق در مقام ثبوت يک معناي وجودي دارد، در مقام ثبوت اطلاق يعني لحاظ عدم تقييد كه، لحاظ عدم تقييد، غير از عدم لحاظ قيد است، آن عدم لحاظ القيد، معناي اطلاق در مقام اثبات است، اما اطلاق در مقام ثبوت لحاظ عدم القيد است.

پس در مقام ثبوت همانطوري كه تقييد يک امر وجودي هست، اطلاق هم يک امر وجودي است و شما در منطق خوانديد كه، در جايي كه دو شيء وجودي باشد، نسبتشان نسبت تضاد است. «تضاد و متضادان امران وجوديان لايجتمعان في محل واحد»، اگر دو شيء هر دو وجودي بودند، عنوان متضادين دارند.

پس در مقام ثبوت اطلاق وتقييد هر دو وجودي هستند و نستشان تضاد است، اما در مقام اثبات نسبت بين اين دو همان است كه مرحوم نائيني(ره) فرموده كه: عبارت از عدم و ملكه باشد.

نتيجه فرمايششان اين مي‌شود كه، نمي‌توانيم بنحو كلي بگوييم: اگر ملكه محال شد، اطلاق هم مي‌شود، بله در ما نحن فيه اطلاق بحسب مقام اثبات محال است، اما اطلاق متعين است بلحاظ مقام ثبوت، چون بلحاظ مقام ثبوت اگر گفتيم: لحاظ قيد نشده، حتما لحاظ عدم القيد شده است . نمي‌توانيم بگوييم: ثبوتا نه لحاظ قيد است و نه لحاظ عدم القيد، بلكه ثبوتا يا لحاظ القيد است و يا لحاظ عدم القيد.

## نقد و بررسي كلام مرحوم خوئي(ره)

نكته‌اي كه در اينجا مي‌خواهيم عرض كنيم اين است كه، اصلا بحث ما در ما نحن فيه ربطي به مقام ثبوت ندارد، وقتي اينها، مرحوم نائيني، شيخ انصاري و آخوند(قدس سرهم) اثبات كردند كه، تقييد محال است، بلحاظ مقام اثبات گفته‌اند كه: يا در مقام جعل، يا در مقام امتثال و يا در هر دو مقام استحاله دارد، اما هيچ كدام يک از اين ادله‌اي كه براي استحاله از قول ديگران نقل كرديم، دلالت نداشت بر اين كه تقييد به حسب مقام ثبوت هم ممكن نيست.

در باره مقام ثبوت و اين كه مولا بخواهد تصور كند، قبل از آن كه امر را متوجه كند، خود مرحوم آخوند(ره)(در كتاب كفايه) فرموده: «تصورا بمكان من الامكان»، پس تمام اين حرفها كه براي استحاله بيان شده، مربوط به مقام اثبات است واصلا ربطي به مقام ثبوت ندارد.

ثانيا اصلا اطلاق و تقييد دو وصفي هستند كه، مربوط به دليل و مربوط به مقام اثبات هستند، در مقام ثبوت اصلا تعبير به اطلاق و تقييد نمي‌كنند و اطلاق و تقييد مربوط به مقام اثبات است.

پس بعد از اين فرمايش مرحوم آقاي خوئي(ره) و اين دو اشكالي كه عرض كرديم، نتيجه مي‌گيريم كه، حق همين است كه نسبت بين اطلاق و تقييد نسبت عدم وملكه است، اطلاق يعني عدم قيد در موردي كه تقييد امكان داشته باشد. اگر در موردي اصلا تقييد امكان نداشت، مثل اين كه مي‌گوييم: در ديوار بينايي امكان ندارد، پس عدمي هم امكان ندارد.

## نظريه محقق اصفهاني(ره): عدم تمسک به اصاله الاطلاق مطلقا

مرحوم محقق اصفهاني(ره)(در حاشيه كفايه) فرموده‌اند: اگر نسبت بين اطلاق و تقييد، نسبت عدم و ملكه نباشد، اگر نگوييم: عدم امكان تقييد مستلزم عدم امكان اطلاق است، يعني اگر كسي بگويد: اگر در جايي تقييد امكان نداشت، ممكن است اطلاق امكان داشته باشد، مثلا اگر كسي بگويد: من اين حرفها را قبول ندارم و نسبت بين اطلاق و تقييد، حتي در مقام اثبات هم، نسبت تضاد است، پس اگر تقييد نبود، نوبت به اطلاق مي‌رسد، آيا مي‌توانيم به اين اطلاق تمسک كنيم يا نه؟

اگر كسي بگويد: عدم امكان تقييد، مستلزم عدم امكان اطلاق نيست، اگر تقييد ممكن نباشد، ممكن است كه اطلاق باشد، آيا مي‌توانيم به چنين اطلاقي تمسک كنيم؟

مرحوم اصفهاني(ره) فرموده‌اند: به چنين اطلاقي نمي‌توانيم تمسک كنيم، براي اين كه يكي از شرايط مقدمات حكمت كه، بوسيله آن اطلاق را اثبات مي‌كنيم، عدم بيان قيد است. كاري به اين بحث‌ها نداريم كه، آيا اخذ قصد امر امكان دارد يا نه؟ مي‌خواهيم همين مقدمه را مقداري بررسي كنيم.

يكي از مقدمات حكمت، عدم وجود قرينه بر خلاف و عدم بيان قيد است، در موردي است كه مولا مي‌تواند قيدي را بياورد و نياورد. اما در مواردي كه براي مولا، امكان آوردن قيد نيست، نمي‌توانيم به اصاله الاطلاق تمسک كنيم و در ما نحن فيه همينطور است.

در ما نحن فيه آوردن قيد و ذكر قيد، يعني ذكر قرينه بر خلاف، ممكن نيست و جايي كه آوردن قييد ممكن نباشد تمسک به اصاله الاطلاق صحيح نيست.

سوال:...؟

پاسخ استاد: مرحوم نائيني(ره) فرموده: همين مقدار كه تقييد محال است، پس اصلا اطلاق هم محال است. ديگر موضوعي براي تمسک به اصاله الاطلاق، طبق فرمايش مرحوم نائيني(ره) نيست.

مرحوم اصفهاني(ره) فرموده: يک قدم جلوتر مي‌رويم، بر فرض كه اطلاق هم ممكن باشد، تمسک به اصاله الاطلاق صحيح نيست، چون يكي از مقدمات حكمت در اينجا اين است كه، قرينه بر خلاف اطلاق در كار نباشد و اين در جايي است كه، براي مولا امكان دارد كه قرينه برخلاف بياورد، اما نمي‌آورد، اما در ما نحن فيه فرض اين است كه، امكان اين كه مولا قرينه بياورد نيست، پس يكي از مقدمات حكمت نا تمام است، لذا تمسک به اصاله الاطلاق صحيح نيست.

## نقد و بررسي اين نظريه مرحوم اصفهاني(ره)

بيان مرحوم اصفهاني(ره) يک جواب روشني دارد و آن اين است كه، در همان مقدمات حكمت گفته‌اند كه: اين كه مولا بياني بر خلاف اطلاق نياورد، اعم است از اين كه اين بيان بصورت متصل باشد و يا منفصل، اگر گفتيم: مولا در اين امري كه به صلاه متوجه مي‌كند، امكان بيان قيد برايش نيست، به امر دوم كه متمم جعل است، امكان دارد، لذا اگر امكان نياورد باز مي‌توانيم به اصاله الاطلاق تمسک كنيم.

اگر همه راهها براي بيان مولا مسدود شود، آن وقت مي‌گوييم: يكي از مقدمات حكمت منتفي است و وقتي منتفي شد، راه براي تمسک به اصاله الاطلاق بسته مي‌شود.

**وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين**